



گوهر ایران کهن،

در اندیشه مردم نوآور ایران زمین

فرهنگ فردوسی

ایرانیان در همه جا پارسی سخن می گویند، این زبان تا اندازه ای تازی شده است، ولی ریشه آن بر زبان کهن پارسی استوار است. یک چامه سرا در سده دهم، زبان پارسی را از فراموشی و نابودی رهایی بخشید. فردوسی به مانند هومر برای یونانیان است. ایرانیان سرایندگان خود را ستایش می کنند. در میان آن ها از رومی، عمر خیام، سعدی و حافظ باید یادآور شوم. کتابش برای دلدادگی و زندگی اگر بیشتر از قرآن مقدس مسلمانان نباشد کمتر نیست. هنگامی که ایرانیان سرکوب می شدند، و نمی توانستند اندیشه های خود را بازگو کنند، سرایندگان با زیرکی اندیشه آنان را با راز، در پوشش واژه های پنهان بازگو می کردند.

ماهنامه آمریکایی اینترنیشنال جئوگرافیک از ماهنامه های ارزشمند جهانی در زمینه مسائل اجتماعی، رویدادهای تاریخی و زیستگاهی است. که همه ماهه در یک میلیون نسخه پخش می شود. این ماهنامه در شماره ماه آگوست ۲۰۰۸ خود گزارشی درباره ایران کهن از « مارگریت دل گویدی» به زبان انگلیسی همراه با عکس هایی زیبا از نیوشا توکلیان درج کرده است، در این گزارش نشان داده شده است که شکوهمندی و شناسه مردم ایران زمین هم چنان از فرهنگ کهن آن بهره می گیرد. مردمی که می کوشند فرمانروایی بزرگ و پیشتاز کهن را از نو زنده کنند.

قسمت کوتاهی از این گزارش را در این جا می خوانید :

نیکاراگوئه را «خلاءهایی» که باید پر شوند توصیف کرد. او ادعاهای بی پایه ای را درباره «نفوذ ایران در آمریکای لاتین» مطرح کرد و بر «حق کلمبیا در مبارزه با تروریست هایی که در جستجوی پناه گرفتن در آن سوی مرزهای این کشور هستند» تاکید کرد. ترجمه این عبارت این است: «حق رژیم کلمبیا، که رئیس جمهور و مقامات ارشد سیاسی آن به گروهان های مرگ وابسته اند؛ حمله به کشورهای همسایه آن است به نمایندگی از آمریکا».

او همچنین از برنامه به اصطلاح «میردا» نام برد که سازمان عفوبین الملل و دیگران آن را به عنوان «آوردن راه حل های کلمبیایی به مکزیک توسط آمریکا» محکوم کرده اند. او با ما به همین بسنده نکرد، بلکه گفت: «ما باید بیشتر به جنوب فشار بیاوریم». حتی جورج بوش تاکنون چنین حرفی را نزده است.

وقت آن رسیده است که رویاپردازان از لحاظ سیاسی بالغ شوند و دنیای قدرت بزرگ را همان گونه که هست تفسیر کنند، نه آن گونه که آرزو دارند باشد.

همانند همه نامزدهای جدی ریاست جمهوری در آمریکا، چه در گذشته و چه در حال، او با ما یک تندرو و یک توسعه طلب است. او از درون سنت پایدار و تغییر نیافته حزب دموکرات می آید، همان گونه که رئیس جمهورهای جنگ افروزی چون ترومن، کندی، جانسون، کارتر و کلینتون به ما نشان داده اند. فرق او با ما این است که شاید در این باشد که او احساس می کند که نیاز بیشتری دارد که نشان دهد چقدر خشن و مقاوم است.

رنگ پوست او با ما شاید برای طرفدارانش یا نژادپرستان متعصب جنجال برانگیز و مهم باشد، اما هیچ ربطی به بازی بزرگ قدرت ندارد. «لحظه واقعا مهم و هیجانی در تاریخ آمریکا» وقتی فرا می رسد که خود بازی به چالش کشیده شده باشد.

یوسف می گوید گاهی هم آن هارامی کشتند، ولی آن ها برای بازگویی اندیشه ها، همه دشواری ها را می پذیرفتند. امروز در ایران تیره های گوناگون، با گویش های کردی، بلوچی، ترکمن و آذری گپ می زنند، ولی همگان به زبان پارسی نیز سخن می گویند. زبان پارسی کهن ترین زبان زنده جهان است.

فردوسی سراینده ای ابرمرد است، مسلمانی بود که از برتری تازیان رنج می برد. او برای سرودن شاهنامه سی سال رنج را بر خود آسان کرد، و با کمترین واژه های تازی شده، با استادی و چیره دستی، داستان های دلیری ایران را در شاهنامه یا نامه شاهان سروده است. او در پژوهشی گسترده و پیگیر، رویدادهای سی دودمان پادشاهی را از بر تخت نشستن پادشاهان، مرگ آن ها، شکست ها، نابودی ها و در پایان پیروزی تازیان و سیه بختی مردم بازگو کرده است. دلیرترین پهلوان رستم است، او دارای چهره پهلوانی، سرشار از دلوری و راست کرداری است و رهایی بخش مردم ایران. او تهمتینی ترفندباز است. دیک دیویس، استاد پارسی شناس دانشگاه ایالتی اوهایو، که شاهنامه را به زبان انگلیسی برگردانده است، می گوید: داستان های رستم، افسانه های مردم ایران است، و به گونه ای ایرانیان خود را آن چنان می بینند.

دلیران پیلتن در داستان های شاهنامه، همیشه از دیدگاه فرخویی (اخلاق)، برتر از شاهانی هستند که از آن ها فرمانبرداری می کنند، و یا نیکمردانی هستند که فرمانبردار فرمانروایان ناتوانند. شاهنامه سرشار از این اندیشه است، آن هایی که در فرخویی (اخلاق) شایسته ترین برای فرمانروایی هستند، کمتر به آن دل بستگی دارند، و به جای آن زندگی

خود را در راه مردم دوستی، خردمندی، سرنوشت مردمان، و خواسته های دریافت نشدنی خداوند، می گذرانند.

نخستین شاهنامه دست نویس، زمان زیادی است که از میان رفته است، و تنها شاهنامه های رونویسی شده برجای مانده است. در کاخ گلستان در تهران شاهنامه ای دست نویس است که به سال ۱۴۳۰ میلادی دست نویسی شده است. بانوی جوانی بنام بهناز تبریزی آن را نگهداری می کند. او میز بزرگی را پاک کرد و آن را با پارچه ای سبز رنگ پوشانید، و از تالاری که دیوار آن در برابر گلوله آسیب پذیر نیست، و دارای زنگ آگاه کردن برای آتش سوزی است، و دارای دستگاه تهویه هواست، از درون گنجی ای بیرون آورد، پیش از آنکه شاهنامه را روی میز بگذارد، پارچه مخملی قرمزی بر روی پارچه سبزی که پیش از آن روی میز پهن کرده بود گسترده، ایرانیان برای هر کار آیین ویژه ای به کار می برند. او از من خواست پوششی بر دهان و بینی خود بگذارم، تا از پرتاب آب دهان و نفس تند چیزی روی نسخ نیفتد، و خود با دستکش سفید و به آرامی برگ های آن را جا به جا کرد، و من با یک ذره بین آن را نگاه کردم، آن ها جلوه هایی از داستان های شاهنامه را نشان می داد، و بازگو کننده اندیشه همگانی بود. کسی را به درختی بسته بودند، و چشم به راه سرنوشت خود بود. رستم ناآگاهانه پسر خود را می کشد، مردانی سوار اسب با نیزه، با کسانی که بر پیل سوارند نبرد می کنند.

گفته می شود در کوچه بازار، هرکس به هر فرهیختگی که باشد، سروده هایی چند از شاهنامه را از بر می خواند. در دانشگاه ها، در خانه ها و در پاره ای چایخانه های سنتی شاهنامه خوانده می شود. مانند چایخانه

خیابان آذری در جنوب تهران، دیوار های این چایخانه پوشیده از نگاره هایی از شاهنامه بود. مانند کشته شدن سهراب به دست رستم. شاهنامه خوانی (نقالی) داستان شور انگیزی را یک تنه بازگویی می کرد، سپس نوازندگان ترانه های سنتی می نواختند، با شادمانی سروده های دلدادگی برای زن و یا خداوند را می خواندند. مردم در پشت میزهای دراز و یا روی نیمکت هایی پوشیده از فرش های ایرانی، کنار یکدیگر نشسته بودند و سیگار های کوچک مارک بهمن می کشیدند، و با کف زدن خنیاگران را همراهی می کردند. در این میان شاگرد چایخانه خرما، شیرینی و چای در استکان های کوچک به تماشاگران می دادند، و به دنبال آن، کباب، دوغ، ترشی و سالاد لبو می آوردند.

کودکان روی میزها دست افشانی می کردند، و مشتریان با کف زدن و برداشتن نگاره آنان؛ با دوربین، تلفن های همراه خود، به آنان پشتگرمی می دادند.

آن ها با سپاس از فردوسی، پیوسته زبان خود را داشته اند، زبانی که آن ها را به هم پیوند داده است، و از مردم دیگر جدا نگهداشته است، و کوشیده اند تا از فرهنگ کهن خود پاسداری کنند. نگاهی به سال نو و نوروز کنیم. سیزده روز فروردین روز جشن است، و در این روز ها همه چیز دگرگون می شود، مردم سرود می خوانند، پایکوبی می کنند، می خورند، و در آخرین چهارشنبه سال، آتش می افروزند، و از روی آن می پرند. این جشن به گونه ای مانند جشن سپاسگزاری است، که روز و شب برابر می شود. جشن نوروز، جشن آمدن بهار است. این جشن، از آیین زرتشت برجای مانده است. آیین زرتشت بر سه بنیاد نیکی، آزادی اندیشه و داوری پایانی می باشد. آیین زرتشت کهن تر از سه دین



یهودی، مسیحی و اسلام است. هنگامی که تازیان به ایران آمدند، چیزی را که آوردند ستایش خدای یگانه بود. پارسیان بیش از هزار سال بود که خدای یگانه را ستایش می کردند.

از سال ۱۹۷۹ میلادی، اسلامی ها کوشیده اند از والایی نوروز بکاهند، و آن را با جشن های دیگر به مانند زاد روز علی رهبر شیعه جایگزین کنند. دوستم علی گفت آنها پاسدار آوردند، و مردم را بازداشت کردند. ولی نتوانستند نوروز را نابود کنند، زیرا ۲۵۰۰ سال است که ما نوروز را جشن می گیریم. آنها نمی توانند ما را از این کار ها باز دارند، آنها نمی توانند آنچه در اندیشه ی ماست دریابند.

از سال های آغازین سده بیستم، هنگامی که دانسته شد ایران بر روی سر چشمه های نفت شناور است و دارای گنجینه ای با بیش از ۱۳۵ میلیارد بشکه نفت می باشد، و پس از عربستان سعودی دومین کشور نفت خیز جهان است. هیچ گاه نه فرمانروایان ایران، و نه کشورهای ابر نیرومند بیگانه، هرگز از دست یازی در کار های کشور کوتاهی نکرده اند.

ایران در کناره رودخانه اروند رود و خلیج پارس می باشد، که در آن سوی این آبها، بزرگترین گنجینه نفت جهان، در چاه های نفت عراق، کویت، عربستان سعودی و امارات عربی جای دارد. در بخش جنوبی، تنگه هرمز، گذرگاه طلای سیاه به سوی بازار های جهان است. ایران در جایگاهی راهبردی قرار دارد و می تواند با بستن این تنگه، گذر نفت را به سوی کشور های غربی دشوار سازد و یا نفت خود را به کشورهای دیگر بفروشد.

در سال ۱۹۵۳ میلادی، نفت سرچشمه جنبشی گردید، که در پی آن به براندازی دولت محمد مصدق، نخست وزیر برگزیده

شده و مردمی انجامید. این براندازی با همکاری دولت انگلیس و سازمان سیا آمریکا انجام شد.

پس از جنبش ملی شدن نفت در کشور، مصدق، کارکنان انگلیسی شرکت نفت انگلیس- ایران « بریتیش پترولیوم، آینده» را از کشور بیرون راند، که در پی این کار، ایران از سوی انگلیس ها در تنگنای اقتصادی گذاشته شد.

در میانه جنگ سرد، آمریکایی ها نگران روی کار آمدن یک حکومت کمونیستی با کمک شوروی ها، همسایه بزرگ شمالی در ایران، بودند که می توانست برابری نیروها را به زیان غربی ها در این بخش از جهان بر هم زند.

کودتایی برای براندازی دولت مصدق، بنام رمز « تی پی اژاکس» از سوی کریمت روزولت جوان، از سازمان سیا آمریکا، نوه تئودور روزولت و اچ نورمن شوارتزکف، برنامه ریزی شد. اچ نورمن، پدر ژنرال شوارتزکف فرمانده نیرو های همگروه، در جنگ با عراق در سال ۱۹۹۱ بود. این دو تن می بایستی شاه را نیز

با خود در این برنامه هم رای می کردند.

این برنامه از سفارت آمریکا در تهران رهبری می شد. همان جایی که در سال ۱۹۷۹، هنگام به گروگان گرفتن ۵۲ تن آمریکایی بنام « لانه جاسوسی» نامیده شد.

از دید ایرانیانی مانند شبنم رضایی، که روزنامه رایانه ای (پرشین میور) را برای رواج شناسه فرهنگ ایران به راه انداخته است، پیروزی برنامه « تی پی اژاکس» راه را برای فشار های سیاسی و واپسگرایی اسلامی باز کرد. او گفت: من بر این اندیشه ام، که اگر به ما زمان داده می شد تا مردم سالاری داشته باشیم، می توانستیم نیویورک خاورمیانه بشویم؛ نیویورک آسیا، کانونی برای سرمایه گذاری، ساختاری، بازرگانی و فرهنگ و اندیشه نوین باشیم به جای چیزی که امروز هستیم.

شبنم گفت، پارس، رستم، کورش بزرگ و کتیبه فرمان آزادی او، آن چیزی است که ما هستیم، چیزی که ما نماد آن هستیم و این همان است که ایرانیان می خواهند به آن برسند.